

## این فقط بخشی از ماجراست



سخنان آرمیتا رضایی نژاد دختر شهید در برابر فائل گروسی مدیرکل آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در اسفندماه ۱۴۰۱

« من آرمیتا رضایی نژاد هستم دختر یکی از شهدای هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران.

به شما در ایران خوشامد می‌گویم. در آستانه سال نوهستیم. می‌خواهم از خودم شروع کنم. یازده سال پیش زندگی عادی داشتیم. شش گلوله زندگی ما را تغییر داد. وقتی که پدرم به شهادت رسید دانشمندی بود که هیچ کاری با خشونت نداشت. این فقط بخشی از ماجراست. امروزه بسیاری از بیماران به دلیل عدم دریافت دارو جان خود را از دست می‌دهند. بسیاری به دلیل شرایط بد حاصل از تحریم‌ها زندگی‌شان را از دست می‌دهند. تحریم‌هایی که ایالات متحده آن‌ها را اعمال کرده است.

”

شهید رضایی نژاد، شهید علم، شهید هسته‌ای که آن چنان رتبه‌ی علمی دارد که دشمن احساس می‌کند وجود این آدم برای جمهوری اسلامی مایه ترقی و تعالی است و باید او را از بین ببرند؛ می‌آیند جلوی همسر و دختر را در میدان جنگ نتوانسته از بُروز استعدادهای این مردم چیزی کم کند؛ این خیلی مهم است.

تمام شد برمی‌گشتند؛ اما شهر را ترک نکردند، ایستادند. آن وقت در زیر همین بمباران‌ها و در همین شرایط سخت است که یک نخبه نابغه‌ای مثل شهید رضایی نژاد تربیت می‌شود. شهید رضایی نژاد، شهید علم، شهید هسته‌ای که آنچنان رتبه علمی دارد که دشمن احساس می‌کند وجود این آدم برای جمهوری اسلامی مایه ترقی و تعالی است و باید او را از بین ببرند؛ می‌آیند جلوی همسر و دختر خردسالش او را شهید می‌کنند. این دانشمند جوان دوره کودکی‌اش را در همین بمباران‌ها و در همین شرایط سخت در ایلام گذرانده؛ یعنی فشار دشمن و فشار جنگ نتوانسته از بُروز استعدادهای این مردم چیزی کم کند؛ این خیلی مهم است.

امثال این شهید رضایی نژاد عزیز که شهید علمند و مقامات علمی دارند، اینها مقامات معنوی هم دارند؛ دلیلش هم خود شهادت است؛ چون شهادت را به کسی ارزان نمی‌دهند.

مقام معظم رهبری، در دیدار دست‌اندرکاران کنگره شهدای استان ایلام

منابع: مصاحبه تفصیلی مجله دانشمند با دکتر فریدون عباسی، کتاب شهید علم، خبرگزاری مهر، دانشجوی و ایرنا

یخ می‌زنم. فریادهای بلندتر می‌شود. دورم از هر خویشتنداری. آرمیتا خیلی دورتر از ما، در آغوش آرش بوده. صدای فریاد من را می‌شنود. به آرش می‌گوید مامان چرا داد می‌زنی؟ آرش می‌گوید این صدای مامان نیست! یخ زده‌ام. وسط تابستان یخ زده‌ام. برای اولین بار با واقعیت رفتن داریوش مواجه شده‌ام. آن گلوله‌ها اینقدر واقعیت نداشت که لب یخ زده‌ام داشت.

خانم دکتر شهره پیرانی

## نابغه‌ای مثل شهید رضایی نژاد

هوای پیمایان دشمن شهر ایلام را بمباران می‌کردند، مردم می‌رفتند این بیابان‌ها و جنگل‌های اطراف، بعد که

